

غزلی انتقادی - تاریخی از بیدل

ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل، به اتفاق آرای منتقدان ادب فارسی، بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌گوی هند است که شعرش به دشواری و تعقید معروف است. غزلیات او برخلاف اکثر غزلیات شاعران سبک هندی که به غزل عاشقانه نزدیک است، جنبه عرفانی و فلسفی دارد، یعنی او زمینه‌های مضمون‌پردازی خود را بر معنا و عرفان نهاده است. علاوه بر این در شعر بیدل به پیشامدهای متعدد تاریخی هم اشاره شده است و این جنبه شعرش، چنان‌که باید، تاکنون ارزیابی نشده است.

بیدل در سال ۱۰۵۴ هـ (= انتخاب، فیض قدس) / ۱۶۴۴ م دیده به جهان گشود و در سال ۱۱۳۳ هـ / ۱۷۲۰ م بدرود حیات گفت، یعنی او تقریباً هفتاد و هفت سال زندگی کرد. وقتی که وی متولد شد، شاهجهان پادشاه تیموری (۱۰۶۸-۱۰۳۷ هـ / ۱۶۵۸-۱۶۲۸ م) زمام حکومت را به دست داشت. دوره حکومت شاهجهان از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بهترین دوره سلطنت تیموریان هندی به‌شمار می‌آید. سپس اورنگ‌زیب عالمگیر در جنگ برای تخت و تاج بر برادران دیگر خود پیروز گردید و حاکم هند شد و مرزهای هند را تا حدی گسترش داد که جانشین‌های او نتوانستند آنها را اداره کنند. بعد از درگذشت اورنگ‌زیب، فتنه و خونریزی بر سر جانشینی، دوباره بیدار شد و در این جنگ شاه عالم بهادر شاه بر برادران دیگر خود غالب آمد و بر اریکه سلطنت نشست. در حقیقت از این وقت زوال حقیقی سلطنت تیموریان هندی شروع شد. بعد از شاهجهان، اورنگ‌زیب، و سپس پادشاهان زیر که همگی فاقد استعداد و صلاحیت حکومت و کشورداری بودند، به سر کار آمدند:

اعظم شاه، کام بخش، شاه عالم اول، اعظم الشان، معزالدین جهاندار، فرخ‌سیر، شمس‌الدین رفیع‌الدراجات، رفیع‌الدوله شاهجهان دوم، نیکوسیر و ناصرالدین محمد که در دوران حکومتش نادر شاه در سال ۱۱۵۱ هـ/۱۷۳۸ م به‌هند هجوم آورد. در این دوران یک عدّه شاهان سپنجی به‌تخت سلطنت نشستند و در نتیجه بی‌دست و پایی آنها، ایالات اطراف امپراطوری، یکی یکی به‌دست گروه‌هایی چون مراتاها، جاتها، سیکها و افغانهای روهیله می‌افتاد. خلاصه این که بیدل سیزده پادشاه تیموری را دید که بر تخت سلطنت نشستند و یا اعلام شاهی خود کردند. او در سال ۱۰۷۰ هـ/۶۰-۱۶۵۹ م همراه با عموی خود میرزا قلندر از بیهار که زادگاهش بود، به‌بنگاله رفت و بعد از یک سال، با عموی دیگر خود میرزا ظریف از کتک واقع در اُریسه دیدن کرد و سه سال آنجا اقامت نمود. سپس او عازم هند شمالی شد و در سال ۱۰۷۵ هـ/۵-۱۶۴۴ م او را در متھرا واقع در اُتراپردش می‌بینیم. او از متھرا به‌آگره و از آنجا به‌دهلی آمد. علاوه بر این آره، ترهت، جانچور، مهسی، حسن ابدال، گجرات، بیرات و لاهور و غیره جاهایی هستند که بیدل از آنها دیدن کرد.

بیدل شاید تنها شاعر فارسی است که شاهد حکومت سیزده پادشاه بود. او در دوران حکومت اورنگ‌زیب، بهترین اوقات را سپری کرد و بعد از درگذشت او، زوال تیموریان را به‌چشم خود دید. چنان‌که عرض شد، او جاهای مختلف هند را دیده و با جامعه هندی تماس نزدیکی برقرار نموده بود، شاهد استحکام در همه شئون زندگی در دوره اورنگ‌زیب بود و سپس زوال و انحطاط همه جانبه در زندگی عمومی او را مضطرب و ناراحت کرد. او مثل شعرای دیگر متّصف به‌ذهن وقاد و حسّاس، نتوانست این زوال را نادیده بگیرد. وضع رو به‌زوال اجتماعی و اقتصادی او را چنان متأثر کرد که با وجود این عقیده‌اش که:

تمیز نیک و بد روزگار کار تو نیست چو چشم آینه در خوب و زشت حیران باش
 او احساس ناراحتی خود را در آثار خود منعکس ساخت و بر این زوال همه جانبه
 اشک‌های خونین گریست و این اشک‌هایش حتی در غزلیاتش هم خواننده را تحت تأثیر
 قرار می‌دهد.

از لابلای آثار مختلف منظوم و مثنوی بیدل، می‌توان بعضی پیشامدهای تاریخی را اخذ کرد. او در آثار خود به فتوحات نظامی که امرای معاصرش به دست آوردند، اشاره‌هایی دارد. وی برای تولد و درگذشت افرادی از طبقات مختلف جامعه که با او آشنایی داشتند، قطعات تاریخ سروده است. همچنین او حتی اقدامات نامناسب سیاسی و تعدی امرا را مورد اعتراض قرار داده و بصیرت سیاسی و جرأت اظهار حقیقت خود را نشان داده است. چون برادران سید که قدرت فوق‌العاده زیاد و نفوذ قابل ملاحظه‌ای در دستگاه دولتی بدست آورده بودند و با بیدل مناسبات خوبی داشتند، فرخ‌سیر پادشاه تیموری را به قتل رساندند، بیدل این رباعی را در مخالفت با این اقدام ظالمانه آنها سرود:

دیدم که چه با شاه گرامی کردند؟ صد جور و جفا از ره خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم، فرمود سادات به‌وی نمک حرامی کردند

این گونه لحن اعتراض‌آمیز علیه افرادی که از قدرت و اختیار سیاسی برخوردار می‌باشند، از شاعر معاصر انتظار نمی‌رود. ولی بیدل بدون ترس و هرگونه ملاحظات سیاسی، این اقدام زشت برادران سید را که حقیقتاً پادشاهی در اختیار آنها بود، به‌طور آشکار و بدون ایهام با صراحت مورد انتقاد قرار داد و از عواقب این اعتراض خود اصلاً نترسید. باید یادآور شد که بیدل بعد از سرودن این رباعی دهلی را به قصد لاهور ترک گفت و شاید او را وادار کردند که از دهلی به‌جایی دیگر برود و زندگی خود را از مرگ نجات دهد.

یک نفر شاعر، به معنای حقیقی مورخ نیست ولی در دواوین شعرای فارسی مطالبی وجود دارد که آنها را به آسانی می‌توان تاریخ خواند. حقیقت این است که رشته و پیوند الفتی که انسان در اصل با شب و روز دارد، تا دم مرگ گسیخته نمی‌شود. در شعر بیدل روح زنده تاریخ سیاسی و اجتماعی عصر او پیوسته در گشت و گذار است. ما باید صدای پایش را بشنویم، اگر صاحب‌نظر هستیم. همچنین با وجود تعالیم درویشی تمایل به ترک دنیا، ذهن بیدل خصوصیتی نمایان داشت و آن این بود که وی به‌حوادثی که گرداگرد او اتفاق می‌افتاد، مانند لکه‌های ابری که بر آسمان شفاف پدیدآید، نگاهی می‌افکند و می‌گذشت.

غزلی از بیدل که در اینجا خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود، گزارش اجمالی زوال همه جانبه اجتماعی دوره بیدل است. معتقدم که بیدل این غزل را در اواخر زندگی خود سروده است زیرا که چنین وضعی در حقیقت در همان دوره به وجود آمده بود و شعرا و مورّخین این دوره گزارش‌های مفصّل آن را به‌نگارش درآورده‌اند.

عرفان، اقتصاد، مردی و مردانگی و تهوّر از جمله جنبه‌های اجتماعی است که بیدل برای انحطاط آنها اظهار تأسّف می‌کند. قبل از ذکر غزل مورد نظر بیدل، بجاست اگر پیشامدهایی که مطالب غزل بیدل را تصدیق و تأیید می‌کنند، نقل گردد.

جهاندار شاه تیموری عاشق زنی از طبقه پست به نام لال کنور بود. این زن بر ذهن و جسم شاه مسلط شد. هر روز شایعه جدید و شرم‌آوری درباره این شاه و محبوبه‌اش در شهر پخش می‌شد و تمام مردم شهر از شنیدن آن می‌خندیدند. لال کنور و دستیاران و آشنایان وی در کاروبار مملکت نفوذ یافته بودند و امرای سلطنت مثل ذوالفقار خان نگران و هراسان شده و می‌اندیشیدند که اگر فرومایگان به مقامات بالا برسند، منصب‌داران باید به‌نوازندگی و طبّالی مشغول شوند.

این بود اخلاق یک پادشاه آن دوره که بیدل در آن زندگی می‌کرد و چون پادشاه به این سطح پایین و زشت افتاده بود، امرا و زیردستان او به‌آمردپرستی اشتغال می‌ورزیدند. درباره اعظم خان پسر فدوی خان که از جمله امرای بزرگ و ذی‌شأن بوده، مورّخی معاصر اطلاع می‌دهد که:

به‌مقتضای رنگینی مزاج و مهارت راگ، ممدوح مطربان هندوستان، طبیعتش امارد پسند است و مزاجش به‌محبت ساده‌رویان دریند. مداخل جاگیرتش صرف اخراجات این فرقه است و ماحصل روزگارش خرچ پا انداز مقدم این طبقه. هر جا از امرد رنگینی خبر می‌یابد، به‌رعایت دلخواه در کمند رفاقت خود می‌اندازد و هرطرف از ساده‌رویی پیامش می‌رسد، به‌دام احسانش می‌کشد. جمعی از این گروه به‌حسن سعیش به‌منصب مناسب امتیاز یافته انیس بساط‌اند و برخی به‌مراعات خانگی‌اش اکتفا کرده، رنگ افروز محفل نشاط. در سواری به‌شأن تمام و تجمل ما لا کلام بر اسپان بادپا سوار می‌شوند. غرض هر جا سبزه رنگینی

به نظر می‌آید، منسوب به اعظم خان است و هر کجا نوحطی جلوه می‌کند، از وابسته‌های آن عظیم‌الشان.

همین نویسنده در جای دیگر دربارهٔ میرزا مَنو که از امیرزاده‌های دورهٔ خود بود، می‌نویسد:

میرزا مَنو از امیرزاده‌های زمانه که در این فنِ سحرکاری‌ها یگانه است و اکثری از امرا زاده‌ها احکام ضروری این علم از او یاد می‌گیرند و به شاگردیش فخر می‌کنند، شیرازهٔ این محفل است و باعث انتظام این بزم غلمان مشاکل. خانه‌اش بهشت شداد است و کاشانه‌اش آشیانِ مجمعِ پریزاد. هر نوحطی رنگین که به این محفل ربط ندارد، فرد باطل است و هر سبزملیحی که به این مجمع مربوط نیست، از کلیهٔ اعتبار عاطل. مجلسش دارالعیار شاهدان است و بزمش محک امتحان گلرخان. نقد قراضهٔ حسن تا به دارالضربِ بزمش رجوع نکند، کامل عیار نیست.

بیدل دربارهٔ این عروج امردان در غزلِ موردِ نظر اظهار تأسف می‌کند.

جنبهٔ اجتماعی دیگری که بیدل آن را موردِ اعتراض قرار داده، عرفان و عارفانِ کذایی آن دوره است. در منابع معاصر بیدل دربارهٔ فسادهایی که در مراسمِ عرسِ مرسوم شده بود، اشاره‌هایی رفته است. چون او خودش عارف بود و عارف حقیقی و با روایاتِ حسنهٔ عرفان و عارف آشنایی کامل داشت، وضع مفسدانه در خانقاه‌ها و مراسمِ بیهوده‌ای که به عنوان عرفان در خانقاه‌ها شایع شده بود، وی را افسرده خاطر ساخت. او برداشت خود را در این زمینه در بعضی ابیات این غزل ارائه داده است.

آنهایی که ثروتمند بودند، پول خود را صرف کارهای بیهوده می‌کردند و آنهایی که فی‌الحقیقت باید موردِ حمایت ثروتمندان قرار بگیرند، اصلاً نادیده گرفته می‌شدند و خوش‌گذرانی گویا جزو لاینفک زندگی صاحبان اقتدار این دوره بود. پادشاهان و امرای آنها در مراسم جشنهای بیهوده پول زیادی صرف می‌کردند. خلاصه این که وضع تا حدی خراب شده بود که بعضی‌ها وادار شدند نامه‌هایی به پادشاهان همسایه برای تسخیر هند بفرستند و از آنان دعوت کنند که آنها را از این وضع وخیم نجات دهند.

این بود وضع رو به انحطاط اجتماعی و سیاسی هند که موجب شد بیدل این غزل را بسراید. از لحاظ لب و لهجه، واژه‌های به‌کاربرده شده، صراحت در اظهار بیان و یک

موج زیرین اضطراب و ناراحتی و خشم نسبت به اوضاع فاسد اجتماعی، این غزل بیدل به یقین در تاریخ غزل فارسی بی سابقه است:

این دور، دور حیز ^۱ است، وضع متین که دارد	باد بروت مردی، غیر از سرین که دارد
آثار حق پرستی، ختم است بر مخنث	غیر از دبر ^۲ سرشتان، سر بر زمین که دارد
هر سو به حرکت نفس، مطلق عنان بتازید	ای زیر خرسواران، پالان و زین که دارد
زاهد ز پهلوی ریش، پشمینه می فروشی	بازار نوره ^۳ گرمست، این پوستین که دارد
رنگ بنای طاعت، بر خدمت سرین نه	امروز طرح محراب جز گنبدین که دارد
بر کیسه کریمان چشم طمع ندوزی	جز دست خر درین عصر در آستین که دارد
از منعمان گدا را دیگر چه می توان خواست	تن داده اند بر فحش، داد این چنین که دارد
خلق وسیع خفته است، در تنگی سرینها	جز کام این حواصل دامن به چین که دارد
یک غنچه، صد گلستان آغوش می گشاید	مقعد به خنده باز است، طبع حزین که دارد
از بس که دور گردون، گرداند طور مردم	تا پشت برتباد، بر زن یقین که دارد...
آن خرچه ای که جیبش باب رفو نباشد	بردار دامنی چند، آن گه بین که دارد
در چار سوی آفاق بالفعل این منادبست	لعل خوشاب با کیست در ثمین که دارد
جز جوهر گرانسنگ، مطلوب مشتری نیست	ساق بلور بنما، جنس گزین که دارد
سرد است بی تکلف، هنگامه تهور	کرکن تفنگ و خوش باش، جز مهر، کین که دارد

بیدل به تیغ و خنجر نتوان شدن بهادر

لشکر عمود^۴ خواهد تا آهنین که دارد

۱. حیز به حای حطی صحیح نیست زیرا که کلمه فارسی است و به شکل هیز به های هوژ باید نوشته شود. سپهر کاشانی در کتاب *براهین العجم* گوید: هیز مخنث بود و این است که حیز به جای ها، حای بی نقطه نویسند غلط محض است، چه این لغت پارسی است و در فارسی حای غیر منقوط نیامده است. (فرهنگ معین)

۲. دبر: پشت.

۳. نوره: مخلوطی است از آهک و زرنیخ که برای ستردن موی بدن به کار رود.

۴. عمود: گرز.